

## به امید یک هوای تازه‌تر

تحلیلی بر نتایج انتخابات جدید هیئت اجرایی ایکوم ایران

سالار رفیعیان

موزه‌دار و عضو ایکوم

روز شنبه همین هفته انتخابات هیئت اجرایی کمیته ملی ایکوم ایران در سالن موزه سینما برگزار شد. ایکوم ایران بازوی ملی شورای جهانی موزه‌هاست و هیئت اجرایی آن هر سه‌سال یک‌بار از میان اعضا انتخاب می‌شوند. انتخابات این دوره، باتوجه به شرایط داخلی و خارجی اهمیت خاصی دارد؛ انتخاباتی که در ظاهر گزینش هشت نفر از میان ۱۲ نامزد بود، اما در واقع یکی از مهم‌ترین و نمادین‌ترین رخداد‌های سال‌های اخیر در حوزه موزه‌داری ایران و حتی منطقه است. نتیجه نهایی این انتخابات ترکیبی به‌شدت معنادار ساخت؛ هفت زن و یک مرد. زنان با آرای بالا و پراکندگی نسلی و حرفه‌ای چشمگیر، اکثریت مطلق هیئت اجرایی را از آن خود کردند. هر چند به آمار و گزارش‌های رسمی از سوی دبیر خانه کمیته ملی ایکوم اعلام نشده و نمی‌توان به مقایسه انتخابات اخیر با دوره‌های قبلی پرداخت، باتوجه با آرای کسب‌شده به‌نظر می‌رسد از حدود ۳۰۰ عضو ایکوم ایران، تقریباً ۱۸۰ نفر در این رأی‌گیری مشارکت داشته‌اند. در این بین حدود دوسوم آراوکالتی بوده و جلسه رأی‌گیری نیز با حضور کمتر از ۵۰۰عضو رسمیت یافته است. اگرچه این حجم حضور، رویه‌ای جاری در انتخابات ایکوم ایران محسوب می‌شد، شرایط اضطرار آلودگی هوا و بُعد مسافت نیز بر این حضور کم‌رنگ اعضا دامن زده بود.

حضور چشمگیر زنان در این انتخابات را باید در متن روندهای جهانی بازخوانی کرد. در انتخابات اخیر ایکوم جهانی در دویی نیز زنان به‌ویژه زنان ایرانی نقشی پررنگ و تعیین‌کننده داشتند و موفق شدند نایب‌رئیس مشترک بُرد جهانی را از آن خود کنند و به عضویت هیئت‌رئیس کمیته آسیا و اقیانوسیه دست یابند. این روند، خود هم‌راستا با شعارها و رویکردهای ایکوم جهانی در سال‌های اخیر است؛ در این شعارها و رویکردها، بارها بر مسئله «توانمندسازی زنان»، «نقش آنان در روایتگری فرهنگی» و «ضرورت حضور برابر در مدیریت موزه‌ها» تاکید‌شده است. درحقیقت حضور هفت زن در میان هشت منتخب ایرانی را باید تبلور ملی همان گفت‌مان جهانی دانست که هم‌اکنون از عالمه نظر به عرصه ساختار و عمل منتقل شده است. نگاهی به ترکیب افراد و شخصیت‌های منتخب از یک وجه دیگر هم پیام مهمی دارد. چهار نفر از برگزیدگان، چهره‌های فعال در موزه‌های غیردولتی هستند. پایگاه دیگر منتخبان نیز بدنه وزارت میراث فرهنگی است. این ترکیب ازیک‌سو، رشد قدرت و اعتبار حرفه‌ای نهادهای موزه‌های غیردولتی را نشان می‌دهد و ازسوی دیگر کم‌رنگ‌شدن مدیریت موزه‌ای در ساختارهای دولتی و حرکت به‌سوی چشم‌اندازی متکثرتر و مشارکت‌پذیرتر را گواهی می‌دهد. این روند، همان‌گونه که عدم کاندیداتوری بسیاری از اعضای هیئت‌اجرایی پیشین نشان می‌دهد، نوعی پذیرش داوطلبانه برای باز شدن فضا و گردش نخبگان است؛ تصمیمی که می‌توان آن را یک رفتار حرفه‌ای بالغ دانست.

اما آنچه این اعتماد دوسویه میان اعضای مرد و زن کمیته ملی و بین مدیران رسمی و سایر موزه‌داران را بیش ازپیش تقویت می‌کند، در همراهی، همبازی و هم‌افزایی منتخبان و موزه‌داران رخ خواهد داد.

حضور زنان با جایگاه علمی و تخصصی بر جسته در هیئت، نمتنها بر رویکرد پژوهشی، علمی و آکادمیک ایکوم می‌افزاید و اعتماد به زنان در مدیریت آینده موزه‌داری ایران را تقویت کند، بلکه این پیام روشن را می‌دهد که باید از حمایت از تغییرات نسلی و جنسیتی در ساختارهای فرهنگی استقبال کرد و از موج‌های تغییر حمایت کرد.

شرایط محیط‌زیستی در روز برگزاری انتخابات و آلودگی شدید هوا و وضعیت هشدار نفتنها در تهران که در بیشتر شهرهای ایران، نکته دیگری است که نباید از آن غافل شد، برگزاری یک انتخابات مهم فرهنگی در چنین شرایطی خود یک استعاره معنادار است؛ استعاره‌ای از اینکه جامعه‌ای که در هوایی آلوده تنفس می‌کند، همچنان برای هوای تازه‌تر تلاش می‌کند.

نسل تازه، زنان پیشرو، حضور اقلیت‌ها، پیوند تجربه و جوانی و حرکت موزه‌داران خارج از ساختار دولتی، همگی نشانه‌هایی هستند از نیاز به ترسیم چشم‌اندازی تازه‌تر برای آینده موزه‌های ایران که طبق تعریف جهانی، نهادی است اجتماعی و مسئول در برابر جامعه. بنابراین این انتخابات را می‌توان تحولی اساسی و بلکه رخداد فرهنگی و اجتماعی چندوجهی مبتنی بر تغییرات امیدوارکننده دانست.

۱۵

مهرمهی

چهارشنبه ۱۲ آذر ۱۴۰۴

سال چهارم، شماره ۹۴۷

www.hammihanonline.ir



دام فولکلور هم یک نشانه دیگر و جذاب این نمایشگاه است. حضور هنرمندانی که به‌طور مستقیم با پارچه‌های محلی، بافت «مهرز»، یا موزه‌ی در حال تأسیس فرش و پارچه مرشدی وارد دیالوگ می‌شوند، نشان می‌دهد نمایشگاه می‌خواهد از سطح استعاره‌های کلی بیرون بیاید و به ماده‌ی واقعی تاریخ این شهر دست بزند. اما حُب مثل هر نمایشگاهی، این نمایشگاه نیز خالی از خطر و ضعف نبود؛ البته براساس آنچه من برداشت می‌کنم. تنوع زیاد هنرمندان و کارها، گاهی نمایش را به‌سمت «نمونه‌برداری» سوق می‌دهد؛ مثل یک survey فشرده از انواع گرایش‌های فایسر آرت در ایران. این تنوع، درعین جذابیت، خطر سطحی‌شدن را هم دارد؛ برخی آثار فرصت نمی‌یابند در فضا جا بیفتند و روایت کیوریتوربال، در بعضی گالری‌ها از انسجام می‌افتد. تک‌تک آثار و شاید دو به دو می‌توانست یک روایت عمیق‌تر و البته جذاب‌تر را ایفا کند و در دام برخی اسامی و اجبار به گردآوری تعداد بیشتری از هنرمندان نیفتد. شاید برای دوره اول و قدم نخست پذیرفته باشد که فضا و ایده، می‌خواهد اعلام وجود کند ولی در دوره‌ها و قطعات نمایش بعدی نیازمند روایت قوی‌تر با هنرمندانی مرتبط‌تر و متمرکزتر باشد. نسبت میان سطح نظری استیمنت‌ها و کیفیت فرمال برخی کارها، همیشه هم‌سطح نیست. در چند مورد، متن وعده‌ی پیچیدگی مفهومی می‌دهد، اما خود اثر بیشتر روی زیبایی‌شناسی سطح و تکنیک می‌ایستد. این شکاف البته فقط مسئله‌ی این نمایشگاه نیست؛ مسئله‌ای است که در بخش بزرگی از هنر مفهومی - تکستایل امروز ایران دیده می‌شود.

نمایشگاه به‌درستی بر گسست دست می‌گذارد اما به وصل کمتر اشاره دارد و به‌دلیل نگاه عمیق، به دوگانه‌های طبقاتی و اقتصادی که در دل همین رسانه وجود دارد کمتر می‌پردازد؛ فاصله‌ی کار دست زن خانه‌دار بافنده با اثر هنرمند ستاره‌ی بازار هنر، آثاری مثل کار ملت‌گهر یا شلادی پرند این امکان را دارند که بحث را به این سطح ببرند، اما کیوریتوربال عمومی نمایشگاه هنوز روی این خط راه نمی‌رود و شاید به‌دلیل ایپیزود اول بودن و قدم اول هنوز جرأت نکرده یا در عمق بیشتری بگذارد و از اسامی معروف فاصله بگیرد.

#### ▼ فکر کردن با نخ

درنهایت «گسست تا وصل» را می‌توان به‌معنای دقیق کلمه، تمرین «اندیشیدن با نخ» دانست؛ چیزی که آدامسن آن را «thinking through» می‌نامد و ریکاردو سینت در The Craftsman به «گفت‌وگوی مداوم بین دست و ذهن» تعبیر می‌کند. نخ در این نمایشگاه، هم حامل حافظه‌ی فردی و خانوادگی است، هم رد صنعت، نفت، مصرف و زباله، هم بازمانده‌ی سنت‌های کهن کاشان است و هم ابزار ساختن معماری‌های موقت و معاصر. اگر پارکر نشان داد که سوزن و نخ، قرن‌ها ابزاری برای «ترتیب زنان به سوی ایده‌آل‌های زنانه» بوده‌اند، این نمایشگاه نشان می‌دهد همان نخ‌ها چگونه می‌توانند سازوکارهای جنسیتی و زیست‌محیطی امروز را بازنویسی کنند. «گسست تا وصل» در کارخانه هنر لیکه هنوز آغاز یک مسیر است؛ مسیری که اگر به پژوهش نظری جدی، تداوم نمایش‌ها و گفت‌وگو با تاریخ جهانی فایبر آرت گره بخورد، می‌تواند کاشان را از شهر فرش به شهر «فکر با نخ» تبدیل کند. این نمایشگاه، بین «لحاف مادر بزرگ» و «کابل سیمانی صنعتی»، بین «پشه‌بند تخت‌خواب» و «ستون کتانی معلق»، طیفی از امکان‌ها را جلوی چشم ما پهن کرده است؛ حالا نوبت صحنه‌ی هنر ایران است که با این امکان‌ها بطور بازی کند و کدام‌شان را جدی بگیرد.

فریدون آو و شیرین ملت‌گهر، بافت را مستقیماً به اقتصاد معاصر، نفت، شهر و مصرف ربط می‌دهند. اسعدبختیاری با کبه‌های درهم‌بافته، الگوهای مثلثی و خطوط راه‌راه، به‌نوعی بازتفسیر رادیکال از گلیم و گبه دست می‌زند؛ جایی میان زمین‌نگاری‌های کهن و هندسه‌ی مدرنیستی. او در پروژه‌های دیگرش، این زبان را تا پیشک‌های نفتی و صنایع عشایری بازآفرینی‌شده امتداد داده است. او نماینده برداشت مدرن از سنت در این مجموعه است.

شیرین ملت‌گهر، با استفاده از نخ‌های کهنه‌ی تسبیح‌های حسینی‌ه و رشته‌کردن لباس‌های مستعمل خانواده، حجم‌هایی می‌سازد که در لایه‌ی اول زیبا و رنگین‌اند و در لایه‌ی دوم، انباشتی از عبادت، مصرف و زباله‌ی نساجی را نشان می‌دهند. اینجا نخ دیگر فقط ماده نیست؛ رد دست‌های ناشناس و رد سیاست مصرف یک خانواده‌ی شهری است. این محور صنعتی -اقتصادی، در کنار محورهای خانگی و بدن‌محور، نمایشگاه را در سطحی فراتر از «هنر زنانه‌ی خانگی» قرار می‌دهد. همین‌جاست که می‌توان پیوندی با خوانش‌های جدید از «گرفت» برقرار کرد: جایی‌که به‌قول آدامسن، craft نه نوستالژی پیشاصنعتی، بلکه محصول و پادزهر مدرنیته است. اثر فریدون آو هم در ادامه همان آثار نقاشی‌اش، به‌گونه‌ای روایتگر گسست در این قاب مجموعه و نمایشگاه است. از گل تا هویت، از گذشته و خاطره تا امروز و موقعیت، در اثر او با گسستگی روبه‌روست. او جهان معاصر را یک انهدام تمام‌عیار می‌داند و این را می‌توان در آثار به‌نمایش درآمده در این نمایشگاه نیز مشاهده کرد.

#### ▼ جایگاه نمایشگاه در صحنه هنر ایران: میان امکان و خطر

از منظر تاریخ هنر معاصر ایران، «گسست تا وصل» چند امتیاز جدی دارد: تمرکز بر فایبر آرت به‌عنوان رسانه‌ی مفهومی، نه‌صرفاً تزئینی. این نمایشگاه، در ادامه‌ی تلاش‌هایی است که از دهه‌ی ۸۰ به این‌سو در ایران برای ارتقای جایگاه هنرهای پارچه‌ای آغاز شده، اما هنوز با کمبود نوشتار نظری و نمایشگاه‌های جدی روبه‌رو است. البته که پیش از آن هنرمندانی مثل پرویز تناولی با پژوهش و کار روی دستبافت‌هایی فراتر از فرش و گلیم، این توجه را نشان دادند و به‌نوعی راهی به جهان وسیع این متریال گشودند. این راه اما اندک پیروانی پیدا کرد تا اینکه باز این تب در جهان قوت گرفت و بعد از آن دوباره هنرمندان ایرانی به این گهر وجودی فرهنگ خودشان رجوع کردند. اما آنچه در ۱۰۰ سال اخیر به این فرم هنر در ایران پرداخته شده همچون ریگی از یک بیابان است. استفاده‌ی آگاهانه از متون نظری و پژوهش‌های جغرافیایی و سرزمینی می‌تواند این کمبود را تا حدی جبران کند، به‌شرط آن‌که در نسخه‌های بعدی به‌روشنی منعکس شود، تنوعی از هنرمندان را در بر گیرد و اجباری به حضوری هنرمندان دوتر به این حوزه نباشد.

خارج‌کردن مرکز ثقل از تهران هم یک امتیاز دیگر این نمایشگاه است. اینکه چنین نمایشگاهی در کاشان و در دل شهرک صنعتی برپا شود، از نظر جغرافیای فرهنگی حرکت مهمی است. اگر این روند ادامه پیدا کند و کارخانه هنر لیکه بتواند شبکه‌ای پایدار از هنرمندان و پژوهشگران نساجی بسازد، می‌تواند به‌مرور نقش یک «هسته» برای مطالعات هنر پارچه‌ای در ایران ایفا کند، نه‌صرفاً یک لوکیشن زیبا برای عکاسی. ما نگاه تخصصی، عمیق و شکل دامنه‌دار به یک حوزه و رشته در هنر را کمتر در ایران شاهد هستیم.

گفت‌وگو با سنتِ نساجی کاشان، بدون افتادن در



است. همان چیزی که ما در اثر هما شجاعی هم به‌وضوح می‌بینیم. هما شجاعی، با پروژه‌ی Frayed Canvas Works، مفهوم «ستون» را می‌کاود؛ ستونی کتانی که کارکرد سازه‌ای‌اش حذف شده و به جسمی نرم و دچار تنش تبدیل شده است. پرسش او ساده و بنیادین است: وقتی ستون دیگر نمی‌تواند وزن تحمل کند، چه می‌شود؟ پاسخ، چیزی شبیه «معماری بدون مرکز ثقل» است؛ جایی‌که نیروهای کششی و پارگی، خود موضوع اثر می‌شوند. ستون‌های بلند، سبک و نرم که همچون آب میان‌بافتی، جوامع را در کنار یکدیگر نگاه می‌دارند و نقش همان هویت را در جامعه بازی می‌کنند. شاید مثل یک سازه مستحکم، تنومند و بی‌خدشه نباشند، اما به‌همان اندازه در جامعه و چه‌بسا مهم‌تر برای یکپارچگی و چسبندگی یک جامعه نقش بازی می‌کنند. صونا قائم، با بافت‌های کتان نزدیک به رنگ خشت و دستکاری در تراکم تاروپود، روزه‌هایی برای عبور نور می‌سازد.

روزنه‌هایی که سایه‌های سیال روی دیوار می‌اندازند و خود به تصویری انتزاعی بدل می‌شوند در یکی از عکس‌ها، سطح پارچه و سایه‌ی آن روی دیوار مقابل، مثل دو نسخه‌ی هم‌زمان از یک «بدن بافته‌شده» عمل می‌کنند؛ یکی مادی و دیگری نوری. او با این اثر می‌خواهد هژمونی دیوار را به‌عنوان یک حصار که همواره میان انسان و محیط پیرامونی قرار داشته است، بشکند. سختی، سفتی و استحکام دیوار به‌عنوان یک دیوار سلب و بازدارنده در این اثر به پرسش گرفته می‌شود. جایی‌که زنان به‌صورت اخص و انسانی به‌طورکلی، در ۱۰۰ سال اخیر به خوبی بدان رسیده است و سعی کرده با پس‌زدن دیوارها به حداکثر آزادی و مطلوبیت خود را برسانند.

این اثر پوشالی‌بودن دیوار و هر مانعی پیش‌روی آزادی انسان را به‌نمایش می‌گذارد. نرگس هاشمی به‌گونه‌ای دیگر همین را می‌گوید. او با پرده‌های قالبیافانه‌اش فضاهایی می‌سازد که نه کاملاً جداکننده‌اند، نه کاملاً باز؛ دیواره‌هایی که هم پناه می‌دهند، هم امکان حضور جمعی را فراهم می‌کنند. پیشینه‌ی او در نقاشی، طراحی، چیدمان و ارجاع‌اش به فمینیست‌های دهه‌ی ۷۰ مثل فیت ویلدنینگ، اینجا به‌وضوح دیده می‌شود. مرز، در کار او نه خطی صلب، که پرده‌ای نیمه‌شفاف است؛ جایی میان دیدن و نادیدن که هر لحظه می‌تواند به کنارش زد یا آن را همچون خط مشخصی نگاه داشت و فرض‌اش کرد.

از منظر تعاملی‌بودن که مخاطب می‌تواند این مرز را رد کند و دیوار یا حائل را هر موقع خواست کنار بزند یا پشت آن بایستد، خود گواه این حق انتخاب، آزادی و تداعی گر قابل برچیدن این دیوار و مرز است. در حیاط، چیدمان درسا بسیج با طومارهای بلند و نیمه‌شفاف ـ که رد خاک، باران و نور را روی خود ثبت کرده‌اند ـ در ادامه‌ی همین معماری موقت است.

او این سازه‌ی فلزی و رول‌های چاپ‌شده را به «ساختاری ناپایدار» در مرز زوال و بقا نزدیک به همان برداشت از معماری، ستون و دیوار در آثار دیگر هنرمندان این مجموعه، تبدیل می‌کند و صریحاً از پیوند انسان، زمین، معماری و حافظه حرف می‌زند. جایی‌که او در مواجهه با زمان و آثار آن قرار می‌گیرد و حتماً دچار تغییر هم می‌شود. این آثار درمجموع، پارچه را از سطح دوبعدی دیوار جدا و به فضایی قدم‌زدنی تبدیل می‌کنند؛ حرکتی که از اواخر دهه‌ی ۶۰ در فایبر آرت جهانی شروع شد و امروز، در سوله‌ی یک شهرک صنعتی در کاشان، به‌شکل تازه‌ای بوم می‌گیرد.

▼ **سنت، صنعت، نفت: از گلیم تا کابل و سیمان**  
در سوی دیگر نمایشگاه، آثار طاهر اسعدبختیاری،